

# تذکرة الوفا - حضرت اسم الله الاصدق

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



اسم الله الاصدق - تذکرة الوفاء - اثر حضرت عبدالبهاء

ترجمه حال حضرت

اسم الله الاصدق

﴿ هو الله ﴾

حضرات ایادی امر الله علیهم نفحات الرحمن که بافق اعلی صعود کردند از جمله جناب اسم الله الاصدق از جمله جناب نبیل اکبر آقا محمد قائی از جمله جناب ملا علی اکبر از جمله جناب شیخ محمد رضای یزدی از جمله حضرت شهید آقا میرزا ورقا و دیگرانند \*

حضرت اسم الله الاصدق حقیقه از بدو حیات تا نفس اخیر خدمت بحق کردند \* در ایام جوانی در دائره سید مرحوم بودند و از تلامذه ایشان محسوب و بنهایت تقدیس در ایران مشهور و بملا صادق مقدس ملقب و معروف بسیار نفس مبارکی و شخص عالم فاضل محترمی بودند \* اهل خراسان نهایت تعلق بایشان داشتند زیرا فی الحقیقه فاضل نحریر بود و از مشاهیر علماء بی مثل و نظیر در تبلیغ لسان فصیحی و قوه عجیبی داشت نفوس را بنهایت سهولت اقناع میکرد \*



ORIGINAL

وقتی ببغداد آمدند و بشرف لقا فائز شدند روزی در بیرونی در کنار باغچه نشسته بودند و من در بالای سر ایشان در اطاقی نشسته بودم \* در این اثنا شاهزاده نوهء فتحعلیشاه وارد بیرونی شد، از ایشان سؤال نمود که شما کی هستید؟ فرمودند من بنده این درگاهم و پاسبان این آستان و بنای تبلیغ گذاشتند \* من از بالا گوش میدادم شاهزاده در نهایت استیحا با اعتراض پرداخت ولی در ظرف ربع ساعت بکمال ملاحظت شاهزاده را ساکت فرمودند بعد از اینکه شاهزاده در نهایت انکار بود و آثار حدت از شمائلش آشکار حدتش منقلب به بشاشت شد و نهایت مسرت اظهار نمود که بسیار مسرورم که خدمت شما رسیدم و کلام شما را شنیدم \*

خلاصه در نهایت بشاشت تبلیغ میکرد و از طرف مقابل هر چه حدت میدید بملازمت و خنده مقابلی میفرمود \* وضع تبلیغشان بسیار خوب بود فی الحقیقه اسم الله بود و کینونتش مبعوث نه نامش معروف \* احادیث بسیاری حفظ داشت و در مطالب شیخ و سید مرحوم نهایت مهارت داشت و در بدایت امر در شیراز مؤمن شده شهرت یافت \* و چون بی محابا بتبلیغ پرداخت ایشان را در شیراز مهار کردند و در کوچه و بازار گرداندند ولی در نهایت سرور و بشاشت صحبت میداشت و در چنین حالت ابداً از برایش فتور و سکوت حاصل نشد \* بعد از اینکه در شیراز آزاد شد بخراسان سفر کرد و در آنجا لسان تبلیغ گشود و بعد در معیت جناب باب الباب بقلعه طبرسی رفت و صدمات شدید تجمل کرد و از جمله فدائیان بود \* و چون در قلعه اسیر شد او را تسلیم سران مازندران نمودند تا او را باطراف ببرند و در بلوکی از بلوکات مازندران شهید کنند \* بعد از آنی که بجمل معهود رسیدند و در بند و زنجیر بودند خدا شخصی را الهام کرد که ایشانرا نصف شب از زندان رها کرد و همراهی نمود تا بجمل امان رسیدند و در امتحانات شدیدة ثابت و راسخ ماندند \*

مثلاً ملاحظه کنید در قلعه محصور و ستمکاران قلعه را به توپهای قلعه کوب متصل گلوله میریختند و حضرات احباب از جمله جناب اسم الله هیجده روز بی قوت ماندند بدرجه ئی که چرم کفشها را خوردند عاقبت به آب تنها رسید هر روز صبحی یک جرعه آب میخوردند و از ضعف جمیع بر روی زمین افتاده بودند \* وقتیکه لشکر بر قلعه هجوم میکرد فوراً یک قوتی من عند الله حاصل میشد که بر می خاستند و لشکر را از قلعه میراندند \* این گرسنگی مدت هیجده روز طول کشید خیلی امتحان شدید بود از یک جهت محصور و غریبی و از جهت دیگر شدت گرسنگی و از طرفی هجوم لشکر و وقوع گلوله های خمپاره که در وسط قلعه میافتاد و میترکید \* خیلی مشکل است که انسان در چنین موقعی صبر و تجمل کند و ثابت و راسخ بماند و ابداً از برای او تزلزل حاصل نشود \*

باری، با وجود این مصیبت‌های شدید، جناب اسم الله بهیچوجه فتوری نیاورد بعد از آزادی بتبلیغ  
بیش از پیش پرداخت انفاس حیات را جمیع وقف ندای بملکوت الله نمود و در عراق بشرف لقا فائز  
شد و همچنین در سجن اعظم بساحت اقدس مشرف شد و مظهر نهایت عنایت گردید \* فی الحقیقه بحر  
پر موجی بود و باز بلند پرواز و جهی نورانی داشت و لسانی فصیح و بلیغ و قوت و استقامتی عجیب چون  
زبان بتبلیغ می‌گشود برهان مانند سیل روان بود و چون بدعا و مناجات می‌پرداخت چشم گریان مانند ابر  
نیسان بود چهره نورانی بود اخلاق رحمانی بود علم کسبی و لدنی بود همت آسمانی بود انقطاع و زهد و  
ورع و تقوی ربّانی بود \* قبر منورش در همدانست و از قلم اعلی در حقّ او الواح شتی نازل و همچنین  
بعد از صعودش زیارتی مخصوص نازل شد بسیار شخص بزرگواری بود از جمیع جهات کامل بود \*

این نفوس مبارکه از عالم رفتند الحمد لله نماندند که این بلا یای بعد از صعود را ببینند و این امتحانات  
شدیده را مشاهده کنند که یتزلزل منها الجبال الراسخة و القلل الشامخة \* بحقیقت اسم الله بود \* طوبی  
لنفس طاف حول جدته و استبرک بتراب رمسه و علیه التّحیة و الثّناء فی ملکوت الابهی \*